

# در صحبت و عهد مسافتی از زمین منطقه ایران

یادداشت و گفتار زیر در سال ۱۳۷۱ تنظیم شد. اساس بحث من مبتنی بر وجود حوزه‌های تمدنی در جهان و همگرایی میان آنهاست. هنگامی که این نوع از بحث را آغاز کردم هنوز بحثهایی چون فروپارگی تمدنها مطرح نبود. امیدوارم در فرصتی دیگر ابعاد و میزان اعتبار این نوع بحثها را بهتر بشناسیم. کسانی که شنیده به این نوع از اندیشه واکنش نشان می‌دهند در مسیر درستی گام برمی‌دارند. گفتار زیر در آن وقت، به سبب نثرگی، حساسیت‌های رایج و افکندگی سخن گفتار و همراه با یک یادداشت در همان زمان در تعدادی نسخه پخش کردم. حالا که مجله‌ی محترم «گفت و گو» از من آزاداندیشی و مدارا حاضر شده است آن را به چاپ رساند. اگر اشتباه نکنم، فقط یکی دو نکته را بابت مصلحت حذف کرده است. بی آن که به اصل متن چیزی بیفزاید. در این فاصله که نکته‌هایی از این گفتار را در این جا و آن جا مطرح کردم، همام این کوشیدند مفاهیم و بیانی‌هایی که عنوان من کردم، قلب کنند و با اتهام و افترا به مقاله رجوع کنند. این روش را در گذشته نیز به کار بسته‌اند. این شیوه و امروز نوعی تفکر واپس مانده به کار می‌گیرد که بزرگنمایی‌ها را در دهه‌ی شصت میلادی شناسایی کرد و (فلاش‌بک) چپا نام نهاد.

چ. به

## یادداشت

گفتار زیر را در مجموعه‌ی «شهر پاریس» عرضه کردم. این مجمع «ایران» در سال ۲۰۰۰ نام داشت و به وسیله‌ی انجمن پژوهشگران ایرانی در روزهای ۲۱ و ۲۲ نوامبر ۱۹۹۲ برگزار شده بود. تعدادی پژوهشگر ایرانی از اروپا و آمریکا در این گردهم‌آیی شرکت جستند و نتایج پژوهشهای خود را در اختیار شرکت کنندگان گذاشتند. من نیز از ایران به دعوت انجمن یاد شده به پاریس رفتم و موضوع و محتوای مقاله‌ی خود را توضیح دادم. در آن جا احساس کردم که با توجه به فضای جلسه بهتر است برخی مفاهیم اصلی کار خود را در آغاز شرح دهم تا معنای مطالب من در حاله‌ای از ابهام قرار نگیرد. می‌دیدم که اگر کسی حرفی، پیشنهادی و طرحی داشته باشد در معرض این داوری قرار می‌گیرد که دارد به حکومت «خط می‌دهد» و حکومتگران را راهنمایی می‌کند. به همین خاطر گفتم اساس کار من بر این فرض استوار است که نباید تفکر راجع به مسائل کلی و کشوری حتی در دوران مخالفت با یک حکومت، متوقف بماند و درجا بزند. در همین بخش از صحبت‌هایم گفتم تعریف من از دولت متفاوت است با تعریف دولت طبقاتی

که مارکس آن را پرداخت و در ایدئولوژی لنینیسم جایی تزلزل ناپذیر پیدا کرد. دولت مدرن به تصور من یکسره با دولت طبقاتی تفاوت دارد و به تدریج بر بخشهای خدمات آن حتی در کشورهایی که به پیشرفت صنعتی دست نیافته اند، افزوده می شود. گفتم به همین دلیل باید دست کم دو نتیجه ی بدیهی از چنین نظری را پذیرا شد. نخست این که مخالفت با حاکمان یا شماری از حاکمان را در یک کشور نباید تبدیل کرد به مخالفت با دولت مدرن که یک دست آورد فرهنگی و تمدنی در یک جامعه یا در یک حوزه ی تمدنی به حساب می آید. گرچه حاکمان نامطلوب می توانند سازمانهای دولت را برای مقاصد خود به کار بگیرند، با این حال جامعه باید توان آن را داشته باشد که میان سوءاستفاده از سازمانهایش که امری است ناپسند و خود این سازمانها که محصول پیشرفت تدریجی جامعه اند، تفاوت بگذارد. گفتم روند اجتماعی شدن دولت در عین حال یک دست آورد بشری است و تجربه اندوزی ملتها از یکدیگر نیز به تقویت این روند انجامیده است.

جامعه باید توان  
آن را داشته  
باشد که میان  
سوءاستفاده از  
سازمانهایش که  
امری است  
ناپسند و خود  
این سازمانها که  
محصول  
پیشرفت تدریجی  
جامعه اند، تفاوت  
بگذارد.

طبیعی می بود که چنین تعریفی از دولت به مذاق کسانی که همچنان با هر چیز «دولتی» به شیوه ای سنتی مخالفت می کنند، خوش نیاید. سپس گفتم به این اعتبار دولتی را که در مرحله ی خدمات گسترده ی اجتماعی قرار دارد نمی توان سرنگون کرد یا اگر بتوان سرنگون کرد به سود جامعه و حتی سرنگون کنندگان نیست. اگر می گویم نمی توان سرنگون کرد، منظورم این است که شما می توانید در اوج یک مرحله ی دیگرگونی اجتماعی یعنی انقلاب، مسئولان و دیوانسالاران سازمانهای یک جامعه را بیرون بریزید، ولی پایه های روابط حاکم بر آن سازمانها همچنان برجا می ماند. یا درست تر آن که بگویم تغییرات در سازمانهای اساسی جامعه کند و بطئی خواهد بود. در واقع اندیشه ی مخالفت مطلق با دولت نتیجه اش این می شود که همه ی کارگزاران دولت در نظر ما «همدستان دولت» به حساب می آیند و همه ی آنان در نظر ما «گناهکار» می نمایند. و این که می گویم تازه اگر بتوان دولت را سرنگون کرد به سود جامعه نیست، منظورم این است که اگر در مقطع دیگرگونیهای شدید اجتماعی عملاً همه ی آن تجربه های تمدنی یک جامعه که در هیأت و به صورت دولت تبلور یافته است، درهم بریزد و جامعه تداوم و استمرار تجربه های خود را که به صورت سازمانها و مهارتها جلوه گر شده است از دست بدهد، بی تردید مجموعه ی زندگی اجتماعی سخت آسیب خواهد دید و در معرض زیانهای جبران ناپذیر قرار خواهد گرفت. این احتمال که جامعه برخی از تجربیات خود را بر اثر تکانها و بحرانهای شدید از دست بدهد همواره وجود دارد. مهم آن است که خرد عمومی و متعارف جامعه از وقوع چنین احتمالی جلوگیری کند.

البته روشن است که چنین استنباطی از دولت، کار مخالفت با حکومت را دشوار می سازد و

رفتار نامستولانه در قبال یک کشور و سازمانهای آن را طرد می کند.

در ادامه ی همین استدلال بود که گفتم ارتباط با دولت مدرن، ارتباطی است گسترده و همه جانبه، فرزندانمان هر روز به مدرسه می روند، از آب و برق و... استفاده می کنیم و خواستار توسعه ی کیفی و کمی آنها هستیم و هزار نوع ارتباط دیگر با دولت داریم یا عملاً می پرورانیم. همه ی اینها همانقدر با ما ارتباط می یابد که اگر ما را به خاطر باورهایمان به زندان بیندازند، یا به خاطر خطای رانندگی جریمه بشویم. در جامعه های پیچیده، ارتباط شهروندان با مؤسسات و سازمانهای دولتی آنقدر متنوع است که گاه نمی توان «دولتی بودن» یا «غیردولتی بودن» را از هم بازشناخت.

سپس در دنباله ی همین سخنان گفتم عده ای می گویند آیا این حرفهایی که ما در اینجا و جاهای دیگر می زنیم اصولاً سودمند است؟ بعد گفتم در جامعه ی روشنفکری ما نوعی تفکر وجود دارد که می خواهد همه چیز را موکول کند. به وجود و استقرار یک نظام سیاسی مطلوب. نام این را من می گذارم «تفکر موکول کردن». یعنی همه چیز را واگذار و محول می کنیم به یک وضع و به یک حکومت دیگر و در نتیجه از قبول هرگونه مسئولیتی سرباز می زنیم. من فکر می کنم که دوره ی این نوع تفکر سرآمده است و باید بپذیریم که دولت یک دست آورد تمدنی است. گفتم ما در اساس باید این واقعیت را بپذیریم که مملکت تعطیل بردار نیست. اگر یک روز گفته می شد که مشروطیت تعطیل بردار نیست، حال باید به مفهومی دیگر گفت که کشور تعطیل بردار نیست، به هر حال به حیاتش ادامه می دهد و این ما هستیم که باید قوه ی تشخیص و تفکیک خود را تقویت کنیم. ما نباید مخالفتمان را با حاکمان به مخالفت با سازمانها و نهادهای جامعه تبدیل کنیم.

سپس به این نکته اشاره کردم که در حال حاضر در ایران دارد به تدریج یک تفکر منطقه ای جان می گیرد. هنوز این تفکر رشد نکرده است. بیشتر در نظر سیاستمداران و حتی گروه های سیاسی ایران معنای منطقه چیزی نبود جز کشورهای عربی. پس از انقلاب حکومت بر تعلق خاطر خود به جهان اسلام اصرار می ورزید که معنایی روشن نداشت و معنایی روشن از آن به دست داده نمی شد. فروپاشی شوروی این امکان را به وجود آورد که تفکر منطقه ای در ایران جان تازه ای بگیرد. پیش از انقلاب برخی کوششهای فرهنگی منطقه ای در قالب آسیا (منهای کشورهای عربی) رنگ و روی یافته بود ولی این فعالیتها در آستانه ی انقلاب اسلامی متوقف شد و همه چیز در جهت جهان اسلام سوق داده شد. هسته ی این جهان چیزی نبود جز کشورهای عربی و در این کشورها بیش از همه به لبنان و فلسطین توجه می شد. برای نخستین بار کوشیدم معنای روشنی از منطقه به دست بدهم. سعی کردم نشان بدهم که اگر این معنا روشن نشود، تعلق خاطر آسیایی ما نیز چیزی مبهم و بی هدف خواهد گشت. از این رو در مقالات مختلف هر بار بر حوزه ی تمدن ایرانی به عنوان یک واحد طبیعی که دارای اشتراک تاریخی و فرهنگی است تأکید می گذاشتم و به اهمیت حیاتی این حوزه برای بقا در این جهان پیچیده و حفظ ایران توجه می دادم. به همین سبب در همین «کنفرانس



ایران در سال ۲۰۰۰ اشاره کردم که آسیایی بودن اگر درست تعریف نشود می‌تواند به گمراهی بینجامد. این واقعیت که امروز زاین همگام با کشورهای غربی، به ویژه آمریکا گام برمی‌دارد، چیزی نیست که بتوان از دیده دور داشت. ما در همین آسیا در حال حاضر با رقابتهایی روبه‌رو هستیم و در آینده نیز خواهیم بود. برای دست یافتن به یک نظام آسیایی باید اول خود و حوزه‌هایی را که از گوشت و پوست ما هستند نیرومند بسازیم و سپس به برپایی یک نظام آسیایی که بسیار پیچیده و دشوار خواهد بود رو بیاوریم.

در ادامه‌ی این صحبت‌های مقدماتی گفتم اگر من می‌گویم باید حوزه‌ی تمدن ایرانی را محور فعالیتها و کوششهای خود درآوریم به معنای آن نیست که بخواهیم مرزهای سیاسی کنونی تغییر بیابد یا واحدهای سیاسی کنونی تغییر کند با واحدهای سیاسی کنونی درهم ادغام شوند. گفتم به عقیده‌ی من تنوع واحدهای سیاسی در حال حاضر امکاناتی برای رشد دموکراسی در منطقه فراهم آورده است و هیچ کشوری به تنهایی نمی‌تواند استنباط خود را از حکومت تبدیل به استنباط رایج در سراسر منطقه‌ی تمدنی بکند. همین وضع به شرط وجود رسانه‌های همگانی آزاد می‌تواند به ایجاد فضای دموکراتیک کمک بکند. در حال حاضر در بسیاری از کشورهای حوزه‌ی تمدن ایرانی ساختارهای سیاسی پایدار وجود ندارد. حکومت و سازمانهای سیاسی در معرض تغییر و دگرگونیهای مستمر قرار دارند. قانونهای اساسی در این کشورها هنوز به صورت میثاق ملی درنیامده‌اند. مرزهای سیاسی، میراث استعمار قرن نوزدهم است و محصول بلشویسم روسی. سابقه‌ی برخی از این واحدهای سیاسی حتی به یک قرن نمی‌رسد. تغییر در مرزهای کنونی در منطقه می‌تواند به تشنجهای زیانبار بینجامد. بنابراین باید مبنای نظری تازه پیدا کرد که من آن را ساختار ملی می‌نامم. در مقاله‌ام آن را توضیح داده‌ام. در این مقاله کوشیده‌ام چند محور فعالیت را برای آینده‌ی ایران طراحی کنم. نخست محوری است که پیرامون مفهوم ساختار ملی شکل می‌گیرد. یعنی ما در آستانه‌ی سال ۲۰۰۰ ما باید کشور خودمان را، تمامیت ارضی آن را حفظ کنیم. در اینجا به نظر من نباید مخالفت با حکومت به حدی پیش برود که ساختار ملی ایران را درهم بشکند. حفظ ایران هم بعنوان یک کشور و هم به عنوان مهمترین کشور حوزه‌ی تمدن ایرانی در حال حاضر دارای اهمیت خاص است تا هنگامی که قانون اساسی به عنوان میثاق ملی عمل نکند باید به ساختار ملی وفادار بود. اما از دیدگاه شوریک این دو مفهوم الزاماً همواره از هم جدا نیستند. هنگامی که قانون اساسی بتواند تبدیل به میثاق ملی بشود، در آن صورت منطبق می‌شود با ساختار ملی. محور دیگر، حفظ ساختارهای ملی در کشورهای حوزه‌ی تمدن ایرانی است. یعنی اگر ما با حکومتی در یک کشور موافق نباشیم نباید این مخالفت به حدی پیش برود که آن کشور را از نظر فرهنگی و سیاسی با حوزه‌ی تمدنی ما بیگانه بسازد. در نتیجه ما در

به عقیده‌ی  
من تنوع  
واحدهای  
سیاسی  
در حال  
حاضر  
امکاناتی  
برای رشد  
دموکراسی  
در منطقه  
فراهم آورده  
است.

منطقه در مجموعه‌ی پیچیده‌ای از روابط قرار می‌گیریم. محور دیگر، محور تمدنی است. یعنی ما باید خود را موظف بدانیم که در همکاریهای منطقه‌ای برای حوزه‌ی تمدنی خود اولویت قائل بشویم. محور بعدی موقعیت حوزه‌ی تمدنی ماست در چارچوب آسیا. یعنی ما وارد همکاریهای آسیایی می‌شویم براساس حوزه‌های تمدنی موجود در آسیا. یک محور دیگر، همکاریهایی است که وراسوی قاره‌ی آسیا شکل می‌گیرد. در این جا ما چندین حوزه‌ی تمدنی داریم که هر یک به گونه‌ای با ما ارتباط دارند. این نوع از روابط و الگوی آن را، اگر عمری باشد، در گفتاری دیگر شرح خواهم داد.

درباره‌ی قدرتهای جهانی و نفوذ آنها نیز توضیحاتی دادم. گفتم انگلستان که قدرت مهم سیاسی قرن نوزدهم بود، الان در منطقه حضور مستقیم و فعالیت همه جانبه ندارد. گروه‌هایی در انگلستان خواستار بازگشت انگلستان به منطقه‌ی مورد نظر ما هستند. گروه‌هایی هم به طور جدی با این بازگشت مخالف اند و آن را نوعی رمانتیسیم انگلیسی می‌دانند. روسیه اگر خود را جمع و جور کند باز مبررمی آورد. همین حالا روسیه از طریق نیروهای وفادار به خود، از طریق افرادی که شغل و نفوذ خود را در خطر می‌بینند، از طریق ارتش و سازمان امنیت روسیه می‌خواهد حضور خود را همچنان حفظ کند. روسیه به سبب همسایگی اش با حوزه‌ی تمدن ایرانی در آینده نیز نیرویی است که با آن سروکار خواهیم داشت. از این گذشته باید حضور و علاقه‌ی امریکا را به این منطقه به حساب آورد. امریکا قدرتی است جهانی و خواستار حضوری است گسترده در جهان. اما تمدن امریکایی نشان داده است که علائق این قدرت بزرگ بسته به موقعیتهای درونی و بیرونی تغییر می‌یابد. همین واقعیت، و به خصوص جوانسالی تمدن امریکایی باعث شده است که این کشور به صورت متحدی ناپایدار جلوه گر شود.

با توجه به این واقعیات و با توجه به حضور تمدن چینی که در آینده نقشی مهم خواهد داشت، ایران باید بتواند دوستانهایی چندجانبه و گسترده سازمان دهد تا از موانع موجود بر سر راه بازسازی تمدن ایرانی بکاهد و با تفاهم، و با نیروی اقتصادی همکاریهای منطقه‌ای را سامان دهد. من در این کنفرانس گفتم به همین خاطر من مقاله‌ی زیر را همی دهم هر چند که می‌دانم این فکر خلاف جهت روشنفکری فعلی ایران است. این روشنفکری که در اساس از شهرپور بیست به این سو شکل گرفته است الفتی با اندیشه‌ی تمدنی ندارد. بیشترین توجهش به سیاست و نظام سیاسی مطلوب است گرچه در این باره اندیشه‌ای روشن ندارد. واقعیت این است که تصور این روشنفکری از دولت موجب عقیم شدن اندیشه‌ی روشنفکران شده است.

همه‌اش می‌کوشند به اصطلاح «آلوده‌ی دولت» نشوند. در نتیجه‌ی همین تصور، در عمل نوعی دوگانگی سیاسی در زندگی روزانه‌ی گروه‌های روشنفکری پدیدار گشته است. و این

دوگانگی موجب شده که روشنفکری هرچه بیشتر به حاشیه برود و نتواند از گرایشهای طبیعی - سیاسی اش به دفاع برخیزد. سرانجام آن که به «تقیه‌ی فرهنگی» نیز تن داده است. در اینجا نمی‌خواهم سیاست طرد فرهنگی را که حاکم بر سازمانهای حکومتی است بشکافم. این موضوع فرصتی دیگر می‌طلبد. ولی نکته‌ی مهم این است که روشنفکری ما همین جریان را هم درک نمی‌کند. درحالی که طیف وسیعی از جامعه در معرض طرد فرهنگی قرار دارد، روشنفکری رسمی ما (یعنی روشنفکری شهرپور بیستی) سعی دارد با ایجاد مرزهای ساختگی سیاسی بین خود و همگان فرهنگی اش موقعیتی ممتاز دست و پا کند. غافل از آن که عنصر طرد فرهنگی با خشونت تصویرناپذیر به یکسان به همه می‌تازد.

عوامل گوناگونی حوزه‌ی تمدن ایرانی را به هم می‌پیوندند. در کارهای مختلف به این عوامل اشاره داشته‌ام. اگر من بر زبان فارسی به عنوان زبان علمی و میانجی در منطقه تأکید می‌گذارم، به معنای آن نیست که وجود زبانهای دیگر منطقه را نفی کنم. حرف من این است که در این جهان پیچیده، ما امکان آن را نداریم که همه‌ی شاخه‌های علوم را به همه‌ی زبانهای منطقه برگردانیم. اگر بخواهیم پیشرفت کنیم به ناچار باید یک زبان علمی منطقه‌ای انتخاب کنیم. زبان فارسی در گذشته در منطقه همین نقش انتقال دهنده‌ی علوم را داشته است و در آینده نیز توان آن را دارد که چنین نقشی را به نحو احسن انجام دهد. اگر ما بک زبان منطقه‌ای نداشته باشیم ناگزیر باید یکی از زبانهای انگلیسی و روسی را بپذیریم یا به زبان ترکی ترکیه‌ای تن بدهیم که بدترین گزینش خواهد بود. ترکیه، امروز می‌خواهد به غلط مردم زیادی را در این منطقه ترک جلوه دهد و از این راه با آنان متحد شود. این ادعای ترکیه نه تنها نادرست است بلکه اعتبار علمی و فرهنگی و تاریخی هم ندارد. متأسفانه برخی از ایرانیان تسلیم سیاستهای ترکیه‌شده‌اند و سیاست هدایت با فرهنگ ایران یعنی فرهنگ خود را دنبال می‌کنند. طبیعی است که نمی‌توان به هیچ وجه با چنین افرادی در منطقه توافق داشت. آرزو دارم که این گونه افراد که امروز با پیشبینی ترکیه علیه حوزه‌ی تمدن ایرانی اقدام می‌کنند به خرد بگردند و بفهمند که در چه راه خطوناکگی گام بر میدارند. اکنون روزی در لباس چپ از تجزیه‌ی ایران دفاع می‌کردند و امروز که چپ روسی فروریخته، آشکار و بی‌پرده به میدان آمده‌اند. من سالها پیش با صراحت گفتم که بخشی از چپ ایران در جاده‌ی پان‌ترکیسم قدم می‌زند ولی کسی نمی‌خواست این را قبول کند. حالا باز می‌بینم که گروههای چپ در قالب تجزیه و پان‌ترکیسم قدرافراشته‌اند. در همین بخش از گفتار مقدماتی خود به حاضران گفتم که بخشی از چپ افغانستان جهت تمدنی به خود گرفته است و به حوزه‌ی تمدن ایرانی دلیستگی خاص نشان می‌دهد درحالی که چپ ایران آشفته و سردرگم است و متأسفانه با رفتاری غیرمسئولانه به حرکتهای

همه چیز را  
واگذار و  
محو  
می‌کنیم به یک  
وضع و به یک  
حکومت دیگر  
و در نتیجه از  
قبول هرگونه  
مسئولیتی  
سرباز  
می‌زنیم.



تجزیه طلبانه نیز فرصت عرض اندام می دهد.

تفکر درباره‌ی حوزه‌ی تمدن ایرانی هنوز بخت کافی ندارد تا خود را بنمایاند. در فضایی که آمیخته است با بدفهمی و نادانی، دشوار می توان به تفاهم دست یافت اما نباید از پا نشست و از برابر این همه نهمت و افترا در این روزگار دلسردکننده، گریخت. من هنوز امیدوارم.

از این گذشته می خواهم باز تأکید کنم که این تمدن دارای پیوندهای گوناگون است و اگر کسی بخواهد آن را در یک زبان خلاصه کند دست به داوری درستی نزده است. من هم هیچ گاه چنین قصدی نداشته‌ام. من بر تاریخ، فرهنگ، نظامهای سیاسی، دین، نحوه‌ی زیست و ده‌ها چیز دیگر توجه می دهم که همه از خصوصیات گوناگون یک تمدن حکایت می کنند. اگر در جای خود بر زبان تأکید می کنم به علت آن است که به هر حال تفکر شکوفا و بالنده‌ی تمدن ایرانی در یک زبان مرکزی می تواند به کمال برسد و این چیزی نیست که بتوان از آن به خاطر ملاحظات سیاسی و روزمره چشم پوشید. در حوزه‌ی تمدن ایرانی زبانها و لهجه‌های گوناگون وجود داشته‌اند و هنوز هم وجود دارند. من به همه‌ی آنها احترام می گذارم اما نیک می دانم که دانشهای پیچیده‌ی جهان کنونی را نمی توان به همه‌ی این زبانها منتقل کرد یا از راه همه‌ی این زبانها به آن دانشها دست یافت. این جاست که باید صراحت داشت و من این صراحت را داشته‌ام و دارم. از بدفهمیها، نهمتها، قلب حقیقت و شکردهای دانش ستیز باکی به خود راه نمی دهم.

بهمن ۱۳۷۱

### در جست و جوی ساختارهای نوین منطقه‌ای

کشورهای منطقه‌ای ما که آسیا را به اروپا و چند نقطه وصل می کنند بر اثر از هم گسستن نظام سیاسی شوروی سابق در وضع جدیدی قرار گرفته‌اند که باید از نظر فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به گونه‌ای جامع بررسی شوند تا بتوان به راه‌های مناسبی ماندگار دست یافت. در وضع جدید برخی از کشورها دارای مرزهایی تازه شده‌اند و برخی دیگر در شعاع عمل نزدیک به هم واقع شده‌اند به گونه‌ای که حیات سیاسی و فرهنگی آنها معنایی به کل متفاوت یافته است. ایران یکی از کشورهایی است که بر اثر تحولات اخیر دارای مرزهای متعدد و همسایگان سیاسی تازه شده است. افغانستان هم همسایگان سیاسی تازه‌ای پیدا کرده است که به سبب اشتراک فرهنگی و سیاسی با ایران بی تردید بر وضع ایران و منطقه تأثیر می گذارد. این وضعیت جدید را می توان با اتخاذ سیاستهای موردی یا حتی راهبردی پاسخ گفت.

ایران با کشورهای دیگری که در این موقعیت تازه قرار گرفته اند می توانند در جست و جوی راه حل‌های فوری برای تأمین منافع کوتاه مدت یا میان مدت خود برآیند ولی این راه حلها بر اثر دگرگونیهای سیاسی لحظه‌ای یا استراتژیک آسیب پذیر می گردند و استمرار نمی یابند. همه می دانند که روسیه سعی دارد دوباره سربلند کند و بر دشواریهای کنونی چیره شود تا بتواند به عنوان یک قدرت جهانی قد برافرازد. طبیعی است که در چنین حالتی روسیه نمی تواند از علائق منطقه‌ای چشم پوشد و کشورهای تازه استقلال یافته را همچون همسایگانی مستقل بنگرد. همین حالا هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که نشان دهد روسیه حاضر است یکسره وضع جدید این کشورها را بپذیرد باشد. دستگاه امنیت روسیه مانند گذشته در همه‌ی کشورهای تازه استقلال یافته حضور دارد و ارتش این کشور در کسوت ارتش کشورهای مشترک المنافع بر تمام مرزها نظارت می کند. هر مسافری که به این کشورها سفر کند، خیلی راحت چنین حضوری را لمس خواهد کرد.

اگر نگاهی به جغرافیای سیاسی منطقه از چین تا قفقاز بیندازیم می بینیم که کشورهای فعلی به ناچار باید در مجموعه‌ای از روابط با یکدیگر قرار بگیرند تا حتی بتوانند امور جاری و بلافصل خود را تنظیم کنند. امکانات محدود این کشورها نوع همکاری منطقه‌ای چند جانبه و دو جانبه را ایجاد می کند. ولی این نوع همکاریها هنوز با استقرار یک نظام پایدار منطقه‌ای فاصله دارد. وضع کنونی مانند نوعی حیات گیاهی است که به هر حال سرانجامی ندارد.

روسیه به یک اعتبار کوشید برخی از دشواریهای جمهوریهای وابسته را به دوش کشورهای همجوار بیندازد تا بتواند در این دوران آشفته بیشتر به خود پردازد. در منطقه، سه کشور به همکاری با جمهوریهای تازه استقلال یافته بیش از دیگر کشورها علاقه نشان دادند. این سه کشور عبارتند از پاکستان، ترکیه و ایران. پاکستان در واقع در این میان دست و پا می زند و از امکانات دیگران بهره می گیرد تا بتواند مطرح باشد. دو کشور دیگر یعنی ایران و ترکیه می خواهند منافع دراز مدت برای خود دست و پا کنند. کشورهای هم بیرون از منطقه سعی دارند این دو کشور را به رقابتهای غیرمعتاد تشویق کنند و تمامی امکانات و اندوخته‌های آنان را برای رفع برخی از دشواریهای فوری جمهوریها به اتمام برسانند. طبیعی است که این وضع نمی تواند از تداوم برخوردار باشد.

ترکیه امکاناتی محدود دارد و نمی تواند تکان اقتصادی درخور توجهی در این کشورها پدید آورد. از این رو نخست خواهد کوشید به مدد ایدئولوژی پان ترکیسم و پان تورانیسم فعلاً عواطف مردمان را متوجه خود سازد و بعد سعی خواهد کرد کشورهایی را خارج از منطقه به سرمایه گذاری

رض نخست این است که در منطقه‌ی مورد نظر در حال حاضر و در آینده‌ای دور واحدهای سیاسی مستقلی وجود دارند که داوطلبانه با یکدیگر به همکاری می پردازند و دارای منافع مشترک هستند.



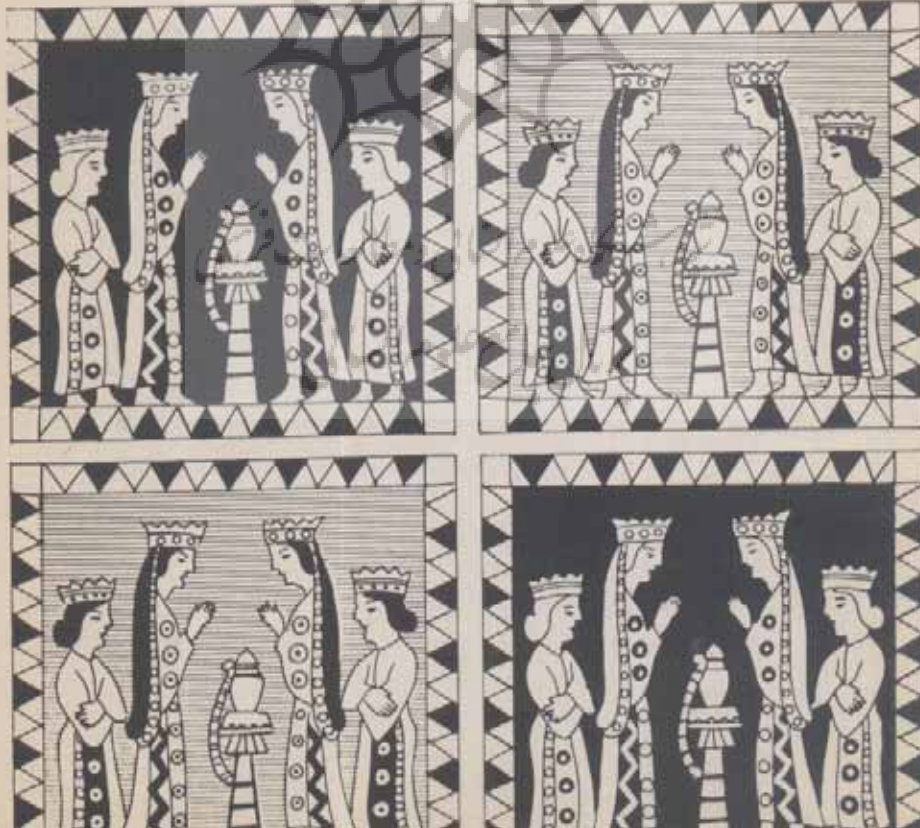


تشویق کند و خود نقش میانجی مطمئن را برای این سرمایه گذارها به عهده بگیرد. ترکیه در حال حاضر علاوه بر دو راه یاد شده سعی دارد با بهره گیری از سازمان آکو کشورهایی چون ایران را درگیر مسائل خود سازد و مدعی نوعی رهبری منطقه ای بشود. ترکیه در ضمن آن چه را که امروزه «جمهوری آذربایجان» نام دارد علیه ایران بسیج می کند. و از ادعاهای کاذب در این جمهوری پشتیبانی می کند.

ایران در وضعیت کنونی از سویی سیاست حمایت از جنبشهای اسلامی را ادامه می دهد و از سوی دیگر می خواهد نشان دهد که به سازمانهای منطقه ای چون آکو و موازین سازمانهای جهانی پایبند است و بر همکاریهای گسترده تأکید خواهد گذاشت. ایران در این دوره ی اخیر تا حال یکی دوبار وضع سیاسی خود را در قبال این جمهوریها تغییر داده است. در آغاز در جمهوریهای آسیای حضور ایران یکسره جنبه ی مذهبی داشت ولی بعد وانمود شد که این جنبه تقلیل یافته است و بر علائق فرهنگی عام و مشترک تأکید گردید. حالا می کوشند جنبه های اقتصادی را برجسته سازند بی آن که برنامه ی بلندمدتی را پیگیرانه دنبال کنند یا دستگاه های مختلف را به گونه ای هماهنگ باهم وارد میدان عمل کنند. از این گذشته علائق عمده ی ایران در سیاست خارجی متوجه فلسطین است و لبنان و چیزی به نام جهان اسلامی که مفهومی است نادقیق و مبهم.

کلیتو ۳۶

نقش قالی بائین نگار شاهدخت های ایرانی (گردآورده علی دولتشاهی)



در این گفتار من براساس دو فرض می‌خواهم مجموعه‌ای از ساختارها را برای همکاری‌های پایدار منطقه‌ای طراحی کنم و نتیجه بگیرم که اگر مجموعه‌ای به هم پیوسته در این منطقه به کار بیفتد نه تنها صلح برقرار و از استمرار بهره‌مند خواهد شد بلکه می‌توان در شکوفاتر کردن تمدن بشری نیز سهم گشت.

فرض نخست این است که در منطقه‌ی مورد نظر در حال حاضر و در آینده‌ای دور واحدهای سیاسی مستقلی وجود دارند که داوطلبانه با یکدیگر به همکاری می‌پردازند و دارای منافع مشترک هستند. این واحدهای سیاسی مستقل به سبب نزدیکیهای تاریخی و فرهنگی آسان می‌توانند به برپایی ساختارهای مورد نظر مدد برسانند. اگر این نزدیکیها، همانندیها و در موارد زیادی یکسانیا وجود نمی‌داشت، شاید نمی‌شد ساختارهای مطلوب تمدنی را برپا کرد و از استمرار بهره‌مند ساخت. با این حال نباید تصور کرد که همانندیها و اشتراکات به تنهایی به همکاریهای پایدار می‌انجامد. عناصر غیرمنطقه‌ای و حتی خردستیز منطقه‌ای اغلب مانع تجمع جریانهای همگنی می‌شوند که به سبب تحولات تاریخی از هم جدا گشته و در حال حاضر در وجود واحدهای سیاسی گونه‌گون به حیات خود ادامه می‌دهند.

فرض قبول حضور واحدهای سیاسی مستقل در منطقه به ما کمک می‌کند تا نخست تمایلات گسترش طلبانه‌ی ارضی را غیر موجه جلوه دهیم و سپس بر این واقعیت تأکید می‌گذاریم که هر نوع تحول منطقه‌ای و برنامه‌ریزی جامع باید براساس تفاهم، رایزنی، مشورت و آگاه گردانیدن مردمان بیشتری در منطقه طرح ریزی شود.

فرض دیگر این است که ما در این منطقه با یک حوزه‌ی تمدنی مهم چون حوزه‌ی تمدن ایرانی سروکار داریم. در کنار و در درون این حوزه فرهنگهای دیگری وجود دارند که در قرابت با حوزه‌ی تمدن ایرانی قرار دارند یا از آن تأثیر پذیرفته‌اند. از این گذشته حوزه‌ی تمدن ایرانی با تمدنهای باستانی و اخیر دیگری نیز مجاورت دارد که بر انواع همکاریهای منطقه‌ای تأثیر می‌نهند.

حوزه‌ی تمدن ایرانی شامل منطقه‌ی جغرافیایی وسیعی است که از درون چین می‌آید، کشمیر و فلات پامیر را دربر می‌گیرد، به آسیای مرکزی کنونی می‌رسد، کشورهای این حوزه را به انضمام افغانستان، پاکستان شامل می‌شود، ایران فعلی را در خود جای می‌دهد، از اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس و نواحی ساحلی آن در هر دو سو، خود را می‌رساند به قفقاز تا دریای سیاه و به

فرض نخست  
این است که در  
منطقه‌ی مورد  
نظر در حال  
حاضر و در  
آینده‌ای دور  
واحدهای  
سیاسی مستقلی  
وجود دارند که  
داوطلبانه با  
یکدیگر به  
همکاری  
می‌پردازند و  
دارای منافع  
مشترک هستند.



مدیرانه.

اجزاء این حوزه ی تمدنی در طول تاریخ به گونه ای مستمر و گاه با درنگهایی که بر اثر یورشهای صحرائشبنان پدیدار گشته، با هم ارتباط داشته، بر همه تأثیر نهاده و از یکدیگر ارزشها و داوریهایی را پذیرفته و در مجموع باهم نوعی زیست و نگاه به هستی و استنباط از این جهان و آن جهان را تحول داده اند.

در این حوزه ی تمدنی خصیصتهای مشترک است که به صورت ماندگار تجلی کرده است. اگر امروز این حوزه را به نام عام ترین خصیصت آن یعنی خصیصت ایرانی می شناسیم نباید این را به معنای غلبه ی یکی جریان بر جریانهای دیگر دانست. تمدن ایرانی چیزی نیست جز حاصل آمیزش فرهنگهای گونه گون در طول تاریخ که با تأسیس نخستین امپراطوری جهان معنای خاصی به زندگی اجتماعی در این قسمت از کره ی خاکی بخشیده اند و توانسته اند به نحوی این معنا را از استمرار برخوردار سازند.

بر اساس چنین تعریفی از حوزه ی تمدن ایرانی، فکر می کنیم که امروز هر نوع همکاری منطقه ای معناداری باید پاتوجه به این چارچوبهای نظری شکل بگیرد. در این جا لازمست یک نکته را باز مطرح کنیم که تأکید ما بر حوزه ی تمدن ایرانی بر این تصور استوار است که جهان اصولاً در دورانهای گوناگون توانسته است به حیات خود ادامه دهد زیرا که متکی بر حضور تمدنهایی درخشان بوده است. چند هزار سال تاریخ بشر نشان می دهد که کره ی خاکی به هر حال توانسته است با وجود همه ی جنگها و یورشها و نابودیهای دلسرد کننده، باز به بقا خود ادامه دهد و از نوعی صلح نسبی برخوردار گردد.

امروزست که ما می توانیم این پرسش را مطرح کنیم که چگونه تمدنهای حاضر به ارث به ما رسیده اند؟ باید نوعی خود و نوعی تمایل به همزیستی به هر حال بر نوعی ستیزه جویی پیچیده شده باشد که امروز ما می توانیم در کنار هم به زندگی ادامه دهیم.

در این جریان طولانی، البته برخی تمدنها بر اثر چیرگی بی خریدی یا هجوم ویرانگر عناصری غیر تمدنی از هم پاشیده و از بین رفته اند ولی به هر حال شماری از تمدنها توانسته اند با وجود همه ی آشفته گیها برجا بمانند.

تأکید ما بر حوزه ی تمدن ایرانی در واقع با توجه به این نظر انجام می گیرد که جهان کنونی حاصل همزیستی تمدنهای مختلف است. حوزه های تمدنی مختلفی این جهان را سامان بخشیده و از استمرار برخوردار ساخته اند. صورتهای گونه گون مذهب و حکومت مانند مسیحیت، اسلام یا سرمایه داری و سوسیالیسم چیزی نبوده اند جز جلوه های تمدنهای مختلف. هر حوزه ی تمدنی خواسته از این صورتهای برای بقا خود سود بجوید و به ارزشهای آغازین و متحول خود پایبند بماند.

فرض دیگر  
این است که  
ما در این  
منطقه با یک  
حوزه ی  
تمدنی مهم  
چون  
حوزه ی  
تمدن ایرانی  
سروکار  
داریم.

مجسمه فردوسی در دوشنبه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

نبرد اخیر بر سر سرمایه‌داری و سوسیالیسم چیزی نبوده است جز جلوه‌هایی گذرا از اندیشه‌های موجود در این حوزه‌های تمدنی.

با این فرض است که ما فکر می‌کنیم صلح آینده بر روی کره‌ی خاکی بستگی زیاد دارد به بقای این تمدنها و تفاهم آنها با همدیگر. از این روست که ما فکر می‌کنیم در شرایط کنونی جهان، بهترین راه برای حفظ صلح و پیشرفت سطح زندگی در سراسر کره‌ی خاکی، همانا حفظ و شکوفا گرداندن تمدنهای باستانی و اساسی است. تمدن ایرانی که نام آن بیانگر خصلت عام یکی تمدن دیرپا در منطقه‌ی آسیاست می‌تواند به سهم خود گامی مؤثر بردارد و زندگی مردمان زیادی را در بخشی از آسیا شکوفا گرداند.

باتوجه به دو فرض بالاست که ما تصور می‌کنیم همکاری‌های منطقه‌ای مطلوب این گزارش دارای خصوصیتی است که باید آنها را با خصوصیات فعالیت‌هایی که کشورها در سطح جهان، چه به صورت همکاری دوجانبه و چه به صورت همکاری چندجانبه، انجام می‌دهند متفاوت دانست. براین اساس به تصور گفتار حاضر همکاری‌های منطقه‌ای در چارچوب نظام تازه‌ی جهانی اگر بر پایه‌ی اشتراک فرهنگی و تمدنی سازماندهی بشوند، می‌توانند به تفاهم ماندگار در منطقه یاری برسانند. این نوع همکاری منطقه‌ای می‌تواند سازمان‌هایی به وجود آورد که بسیاری از وظایف کشورها را به عهده بگیرند و از محضلات و دشواری‌هایی که بر سر راه توسعه‌ی منطقه پدیدار

هاگو-نوروز ۱۳۷۰، اولین نوروز رسمی بعد از انقلاب (کبیر).





می شوند، بکاهند.

یک عامل و تحول دیگر نیز در سطح جهانی ما را به سوی سازمانهای به اصطلاح طبیعی - فرهنگی منطقه ای سوق می دهد. این عامل در واقع نقشهای تازه ای است که روزافزون به عهده ی سازمان ملل گذاشته می شود.

تحول نقشهای سازمان ملل به ویژه پس از جنگ خلیج فارس نشان می دهد که اگر سازمانهای منطقه ای مناسب در جهان پایه گذاری نشود، تمرکز ناخوشایند و گاه خطرناکی می تواند در سازمان ملل شکل بگیرد که در نهایت حتی به زیان موجودیت و اعتبار این سازمان بینجامد.

شکل کنونی شورای امنیت گرچه نوعی سرعت عمل و قاطعیت را ممکن می سازد ولی به سبب عدم حضور نمایندگان بیشترین کشورهای این نگرانی قوت می گیرد که تصمیم گیریها به سود کشورهای کوچک و بی بهره از جنگ افزارهای سرنوشت ساز منتهی نشود. از این گذشته ما شاهد بیگانگی روزافزون کارمندان سازمان ملل نسبت به مسائل کشورهای و منطقه ها هستیم. کارمندان این سازمان عظیم بین المللی و همچنین کارمندان سازمانهای بزرگ وابسته به سازمان ملل بیشتر و بیشتر به حرفه خود و نه چیزی دیگر دلبستگی نشان می دهند و می کوشند از هرگونه آرمان گرایی که اساس این سازمان بود بگریزند. این وضع در آینده بسیار نگران کننده خواهد بود زیرا این کارمندان در واقع از فرهنگهای خود بریده و به یک فرهنگ مبهم تشکیلاتی که جنبه ی جهانی هم یافته است علاقه نشان خواهند داد در حالی که از مسائل و دشواریهای مردم جهان اطلاع و آگاهی درستی به دست نخواهند آورد. از این رو به نظر می آید با ایجاد سازمانهای منطقه ای از میزان بیگانه شدن کارمندان و ملی گاست و با تنظیم قواعد و ضوابطی ترتیبی داد که این کارمندان پاسخگویی دستگاه هایی در منطقه باشند و حتی ناچار شوند در برابر مجامع مردمی در کشورهای منطقه درباره ی مسئولیتهای خود توضیح بدهند.

این جا است  
که باید به این  
نکته توجه کرد  
که سازمانهای  
جدید منطقه ای  
باید در  
چارچوب  
ساختارهایی  
شکل بگیرند که  
بر بنیانهای  
اشتراک فرهنگی  
و تمدنی در  
منطقه استوار  
گردند.

امروز ساختار کارمندی سازمان ملل به میزان زیادی این سازمان را در جهت

بیگانه شدن با مسائل مردم جهان می راند و خدمات آن را به صورتی سازمان می دهد که در عمل به سود قدرتهای معینی بچرخد. این سازمان را برخلاف نظر عده ای از رهبران سیاسی به اصطلاح جهان غیر غربی یا جهان جنوب نمی توان در این مرحله با تغییر ساختار سازمانی دستخوش دیگر گونیهای بنیادی ساخت. تنها چاره این است که نخست سازمانهای منطقه ای در چارچوب حوزه های معینی پایه گذاری شوند و سپس به تدریج به مدد این سازمانها بسیاری از وظایف سازمان ملل را به سازمانهای منطقه ای انتقال داد و سپس همکاریهای میان منطقه ای را افزایش داد و از

ارجاع بسیاری از تقاضاها به سازمان ملل پرهیخت. در این جا است که باید به این نکته توجه کرد که سازمانهای جدید منطقه ای باید در چارچوب ساختارهایی شکل بگیرند که بر بنیانهای اشتراک فرهنگی و تمدنی در منطقه استوار گردند. هر حوزه ی تمدنی می تواند ساختارهای متناسب خود را طراحی کند و سپس با حوزه های مجاور به تبادل تجربه و همکاری پردازد. طبیعی است که در چنین طرحی در مراحل اولیه برخی از کشورها در یک یا چند حوزه شرکت خواهند داشت تا در آینده و در مراحل بعد به تدریج بر وابستگیهای خود به یک حوزه ی معین بیشتر تأکید بگذارند.

برای پاسداری از حوزه ی تمدنی مشترک این منطقه و به ویژه باز جان بخشی به آن باید در جست و جوی شکلهایی از همکاری برآمد که هم خصیلت ماندگار داشته باشند و هم آن که هماهنگ با واقعیتهای موجود و توان کشورهای شرکت کننده طراحی شوند. همکاریهای منطقه ای در حال حاضر فقط در چارچوب طرحهای حداقل شکل خواهند گرفت. طرحهای درازمدت نیازمند سرمایه گذاریهای عظیم هستند و از این گذشته با منافع مختلف در منطقه و جهان برخورد پیدا می کنند. اگر در این منطقه یک سیاست محوری شکل نگیرد در آن صورت آن چه امروز به نام کشورهای آسیای مرکزی شهرت یافته اند تبدیل به محل تلاقی منافع گوناگون خواهند شد و در نهایت نقش تمدنی درخور توجهی نخواهند داشت. این سیاست محوری باید مبتنی بر یک قدرت منطقه ای پایدار باشد و مبتنی بر اندیشه های آرمانخواهانه و طرحهای اجرایی درازمدت.

شاهنامه باب سحری

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

حال پرسش این است که کدام کشور می‌تواند این سیاست محوری را طراحی کند یا بهتر بگوییم خصوصیات این سیاست محوری چیست که باید به اجرا دربیاید؟ تنها کشوری که در حال حاضر در میان کشورهای شرکت‌کننده در طرح بازسازی تمدنی دارای نقش تعیین‌کننده است بی‌تردید کشور کنونی ایران است. این به معنای آن نیست که کشورهای دیگر نقش مهمی نخواهند داشت بلکه ما می‌خواهیم بر خصلت مرحله‌ی کنونی تأکید بگذاریم. در مرحله‌ی کنونی ایران دارای جمعیت، منابع و دانش لازم برای ابقای این نقش است. ولی آن‌چه به عنوان عامل بازدارنده در این جا عمل می‌کند و نمی‌گذارد ایران بتواند نقش لازم در جهت بازسازی این حوزه‌ی تمدنی بازی کند بی‌تردید در وهله‌ی نخست ساختار حکومتی، مدیریت و نحوه‌ی تفکر سیاسی حاکم در این کشور است. با این حال اگر ما به این علت با حضور ایران در منطقه به مخالفت برخیزیم، مرتکب اشتباه تاریخی بزرگی خواهیم گشت. از این روست که ما معتقدیم در منطقه باید بین ساختار ملی و نوع حکومت تفاوت قائل شد.

ساختار ملی عبارت است از مجموعه‌ای از معیارها و ارزشهای پایدار که شهروندان فراسوی نوع حکومت و سیاستهای روز، به آنها باور دارند و برای نگاهداری آنها می‌کوشند. براساس این تعریف ما می‌توانیم در عین موافقت یا مخالفت با نوع حکومت در یک کشور به دفاع از منافع و سیاستهای راهبردی و درازمدت آن کشور پردازیم. در واقع این تعریف به این نکته توجه دارد که اگر در نظام سیاسی یک کشور عناصر پایدار شکل نگیرد و شهروندان صرف نظر از شکل حکومت و سیاستهای روز به ارزشهایی پایدار باور نداشته باشند در آن صورت هیچ‌گاه پیشرفت سیاسی و فرهنگی در یک واحد سیاسی ممکن نخواهد شد. از این گذشته این تعریف به خصوص هنگامی اهمیت می‌یابد که ما بخواهیم یک مجموعه‌ی پیچیده‌ی منطقه‌ای را سامان بدهیم و سازمانها و ساختارهایی ماندگار و مقابله‌ناپذیر با راهبردهای بلندمدت و تمدنی به وجود بیاوریم. اگر همه چیز وابسته به حکومتها و سیاستهای تغییریافته بشود در این صورت دیگر سعی توان به برپایی یک دستگاه پیچیده‌ی منطقه‌ای امید نیست. شکل‌گیری یک دستگاه پیچیده‌ی منطقه‌ای و مجموعه‌ای از سازمانهای به هم پیوسته در صورتی امکان‌پذیر می‌گردد که بتوان در کشورهای شرکت‌کننده در این مجموعه بین ساختار ملی و نوع حکومت تفاوت گذاشت و این تفاوت به صورت باور در میان روشنفکران و کارگزاران منطقه‌ای رواج پیدا کند.

با ایجاد تأسیساتی منطقه‌ای است که همکاریهای مشترک بین کشورهای شرکت‌کننده دارای خصلتی متفاوت با همکاریهای دوجانبه یا چندجانبه‌ی رایج در سطح جهانی خواهد شد. این خصلت متفاوت به ویژه از این امر ناشی می‌شود که تأسیسات جدید منطقه‌ای به یاری خود کشورهای منطقه شکل می‌گیرد نه به یاری سازمانها و مؤسسات برون منطقه‌ای به خصوص



سازمانهای جهانی چون سازمان ملل یا یونسکو. در حال حاضر یونسکو می خواهد صحنه گردان همکاریهای منطقه ای بشود. یونسکو بر اثر حضور کارمندان جهانی گناه دارای استراتژیهای به اصطلاح «بی طرفانه» ای می شود که در میدان فعالیتهای مؤثر فرهنگی، زیانبار می گردد. یونسکو تبدیل گشته به سازمانی که به جای طراحی راهبردهای فرهنگی دورانساز، به میانجیگری بین کشورهای رقیب می پردازد. به این خاطر و به دلایل دیگر نمی توان در این منطقه برای تحقق بخشیدن به سیاستهای فرهنگی بنیادی با اتکاء به یونسکو گام برداشت.

در منطقه ای که از درون چین تا دریای سیاه را دربر می گیرد ضرورت دارد که سطوح گوناگونی از همکاریهای منطقه ای ایجاد شود یا توسعه یابد یا به هم بیامیزد. این سطوح گاه مستقل و گاه مرتبط خواهند بود. صلاح کشورهای منطقه، صرف نظر از میزان تفاهم یا یکدیگر، آن است که دشواریهای فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسی خود را بی واسطه و در ارتباط با یکدیگر حل کنند. این سطوح به نظر ما در حال حاضر می تواند به شکل زیر مطرح شود:

۱- همکاریهای دوجانبه.

۲- همکاریهای چند جانبه بین کشورهایی که از نظر تاریخی، سیاسی و فرهنگی تفاوتی بسیار دارند.

۳- همکاریهای چند جانبه بین کشورهایی که پیشینه ی مشترک تاریخی دارند.

۴- همکاریهای چند جانبه بین کشورهایی که همگنیهای تاریخی و فرهنگی دارند.

کسانی که می خواهند همکاریهای منطقه ای را در وجود سازمانی چون اکو در منطقه خلاصه کنند به زبان بازسازی حوزه ی تمدنی این منطقه عمل می کنند. منطقه ی مورد نظر نمی تواند با اتکاء به سازمان اکو به هدفهای درازمدت خود دست یابد. از این رو باید با سازماندهی تازه ای بر دشواریهای منطقه چیره شد.

برای آن که بتوان بر سطوح مختلف همکاری دست یافت و در جهت بازسازی حوزه ی تمدنی منطقه گام برداشت، ضرورت دارد که در منطقه ساختارهای گونه گونی به وجود آید که همکاریهای سطوح مختلف منطقه ای را از استمرار بهره مند سازد. این ساختارها باید بر اساس راهبردهای تمدنی منطقه ای طراحی شوند تا بتوانند در جهت تحقق هدفهای تاریخی-تمدنی گام بردارند. در این گفتار ما می کوشیم انواع این ساختارها را شناسایی کنیم و به معنا و وظایف کلی هر ساختار به اختصار اشاره ای داشته باشیم. منظور ما از ساختار در این جا جریان شناخت، تقسیم بندی، شکل گیری یا نظم بخشی و سازماندهی مجموعه ای از فعالیتهای در یک رشته ی معین است.